

تقویم آب و هوایی در «کمره»^۱

توجه چند هزار ساله ساکنین مناطق مختلف سرزمین ما، به مسئله حیاتی «آب و هوا»، بارانهای موسمی و غیره سبب شده است که در کنار تقویم های نجومی از سال، کشاورزان و عشایر ما به تقویم های ویژه خود، همچون تقویم کشاورزی و دامداری نیز مجهز شوند.

نگارنده در دو کار جداگانه در مورد: «فرهنگ آب و هوایی در کمره»^۲ و «فرهنگ آب و هوایی در سیرجان و چند شهر پیرامون آن (بافت، بردسیر، و میمند شهر بابک)»^۳ به وجود این تقویم ها پی برده است. منظور از تقویم «آب و هوایی»، بخشبندی سنتی سال بر پایه مسایل و تغییرات و بحرانهای آب و هوایی منطقه ای و محلی است.

گرچه تقویم «آب و هوایی» با پیش بینی های برف و باران و سرما و گرما، و همچنین پیش بینی سال پیوستگیها و شباهتهایی دارد، اما به دلایلی که خواهد آمد، نگارنده آنها را از یکدیگر تفکیک کرده و هر کدام را در جای خود یاد کرده است.

پیش بینی آب و هوا، کاری است که از چند دقیقه تا چند روز قبل از وقوع این دگرگونیها انجام می شود، و همچنین پیش بینی سال خوب و بد از دیدگاه آب و هوایی کاری است که اغلب در آغاز سال زراعی و یا سال دامداری انجام می شود و تا اندازه زیادی نیز با مسایل ذهنی و برخی پیشداوریها و تغال زدنها همراه است. در حالی که تقویم «آب و هوایی» بیشتر بر پایه قواعد و تجربیات دیر پای عینی بنا شده است.

* بخشبندی بهار:

۱- «قنش» Qoneš

سردشدن و دگرگونی یکباره هوا را در فصلهای بهار و پاییز و زمستان «قنش» گویند. این بحران هوایی ممکن است بدون بارندگی («خشکه سرما») و یا همراه با باران و برف باشد.

معتقدند این تغییرات در روزهای خاصی از فصل بهار و زمستان و پاییز اتفاق می افتد، که عبارتند از:

الف. «قنش سیزده» (سیزده)

بحران هوایی سیزده بهار و پاییز و زمستان است.

ب. «قنش هیزده - Hizda ~»

۱- «کمره - Kamara» که مرکز آن شهر خمین است، فعلاً ناحیه ایست به وسعت ۲۰۲۳ کیلومتر مربع، که از شمال به شهرستان اراک و محلات، از جنوب به شهرستان گلپایگان، از مشرق به «نیمه ور» و دلپجان، و از مغرب به شهرستان الیگودرز محدود می شود.

۲ و ۳- بخشهای اغلب آغازین این دو نوشته در ماهنامه فروهر، شماره های ۵ تا ۱۰، مهرماه تا اسفندماه ۱۳۶۲ و ماهنامه آینده، سال یازدهم، ش ۱-۳ (فروردین - خرداد ۶۴) آمده.

که بحران هوایی هیجدهم بهار و پاییز وزمستان است.

ج. «قنش سی و شش»

بحران هوایی سی و ششم بهار و پاییز وزمستان.

د. «قنش شش Sas ~»

بحران هوایی شصتم بهار و پاییز وزمستان.

ه. «قنش هفتاد»

بحران هوایی هفتادم بهار وزمستان^۴.

۲- «چل پسین باران»

بارانهای موسمی که به وضعی خاص در بعد از ظهرهای اواخر اردیبهشت و اوایل خردادماه در این ناحیه

می بارد. بارانهای ۲۵ تا ۶۰ بهار.

۳- باران «گولوزه کاران - Guluzakârân» (بنبه کاران)

باران بسیار مفیدی که در چهلّم بهار آید.

۴- «وشند نیسون - Vaşand-e neyson» (باران نیسان)

باران ۴۵ تا ۵۰ بهار. بارانی که در هنگام نی کردن گندم در این ناحیه می بارد.

۵- «باران غوره شوران»

باران مفیدی که در شصت روز از بهار رفته آید. آخرین باران از «چل پسین باران»^۴.

۶- سرمای گل سرخ

قنش شصتم بهار را «سرمای گل سرخ» گویند. این قنش مصادف است با به گل نشستن «گل محمدی»،

همان گلی که از آن گلاب گیرند.

۷- قنش هفتاد^۵

قنش هفتاد آخرین قنش بهاری است. و معتقدند این قنش هر چند سال یک بار خود را به درستی نشان

۴- شرح بیشتر این بارانها رانک. به: «فروهر» ش ۵، مهرماه ۱۳۶۲. در «انواع باران در فرهنگ و گویش کمره‌ای». ص ۵۷۸

تا ۵۸۲.

۵- در روستاهای الگودرزه «قنش»، «چوم - Çum» گویند و به «قنش هفتاد»، «چوم هفتاد». و برای پیشگیری از سرمای

شدید و زیانهای آن، باورها و آیینهای ویژه‌ای داشته‌اند، که از نظر تجربه‌های تاریخ کشاورزی شگفت آور و در نوع خود بی نظیر و

یا کم نظیر است.

تا نزدیک به چهل سال پیش، در محال «باچه لک» و در روستاهای «کهنه‌ون» و «عزیزآباد» که در مسیر بادهای

سرد موسمی و به ویژه «چوم هفتاد» که در آنجا بسیار مشهور است و از جانب اُشتران کوه می وزد، می باشند. برای پیش گیری از

سرمازدگی باغها و درختان میوه، کارها و مراسمی با باری همۀ ساکنین روستاهای مسیر انجام می گرفته که به آن «چوم

سوختاندن» می گفته‌اند.

به این شکل که هر ساله، کسانی که به آنها «چوم سوز» گفته می شد از روستاهای پای کوه با چهار پایان بارکش به

آبادیهای مسیر «چوم» رفته، و هر خانوار یک من گندم (۶ کیلو) به «چوم سوزها» می دادند.

«چوم سوز»ها در تمام مدت تابستان و پاییز به گردآوری هیزم از اُشتران کوه و اطراف آن می پرداختند، و آنها را برای

«چوم سوختاندن» انبار می کرده‌اند.

سال آینده، در شبهای خاصی از بهار، به ویژه دوشنبه روز پیش از هفتادم و با ترتیب و آداب خاص به آتش زدن توده‌های

هیزم می پرداخته‌اند.

می دهد، و ممکن است تغییر هوا بسیار شدید باشد.

در باره این قنقش در روستای «وَرُجَه» داستانی نقل می شود که:

«به پیرمرد روشن ضمیری در خواب الهام می شود که در هفتادم بهار برف سنگینی خواهد آمد و تمام خانه ها را ویران خواهد کرد.

پیرمرد خواب خود را با مردم در میان می گذارد ولی مردم به آن اعتنا نمی کنند.

پیرمرد که به درستی خواب خود ایمان داشته است به پسرانش می گوید، گاوی را بکشند و گوشتش را بگذارند روی تنور و شب هفتادم همگی بیدار بمانند.

بالاخره در نیمه های شب برف شروع به باریدن می کند. پیرمرد به نوبت پسرانش را برای برف رویی به

پشت بام می فرستد. برف تا صبح یکریز می بارد. در سپیده دم پیرمرد از یکی از پسرانش که در بام مشغول برف رویی

بوده می پرسد: «چه می بینی؟» پسر می گوید: کلاغهای فراوانی که بر پشت بامها نشسته اند.

پیرمرد می گوید: «آنها کلاغ نیستند، سرتیرهایی است که پس از ویرانی سقف ها از میان برف ها بیرون

زده اند».

در روستاهای کمره، درباره قنقش هفتاد هم این سخن رایج است که:

«تو هفتاد باهار

یه برفی افتاد.

به حق این بیر، به قد این تیر.

که سد کننده بسوزانی،

که دیگی به نجوشانی.»

با این همه و با تمام تجربیات و باورهایی که درباره بارانها و بحرانهای بهاری دارند معتقدند پیش گویی آّب و هوای بهاری بسیار دشوار است. در این مورد می گویند:

«با هاری، بنگی

ساعتی، رنگی.»

ویا:

«با هار دنگی دنگی!

هر ساعت به رنگی!»

و بالاخره معتقدند: در هفتادم باید به «گَرْدَه مالا - Gordéye málâ» (پشت چهار پایان) و دامهایشان خمیر بمانند، و اگر چنین نکنند و ستاره ای که در هفتادم طلوع می کند، به آنها بتابد، آنها را خواهد کشت.

۸- «تَر باهار»

در برخی روستاهای کمره دوروز و نیم، و در برخی دیگر سه روز آخر فصل بهار را «تَر باهار» گویند. نک به شماره ۹.

* بخشبندی تابستان:

تابستان فصل کار و رفاه اقتصادی کشاورزان کمره بوده، بی فشار گرسنگی، بی وجود سرمای طاقت فرسا، و بی نیاز از باران. پس طبیعی است که کمترین بخشبندی سال نیز مربوط به همین فصل باشد.

۹- تر، روزای تر، خَمْسَة Tarr, Ruzâye Tarr, Xamsa

روزهای «تر» یا «ایام خمسه» عبارتند از:

الف - «تر باهار - Tarr-e bâhâr»

ب - «تر توستان - Tarr-e tovestân» و یا «تر تاوستان - Tarr-e tâvestân».

در پاره ای از روستاهای کمره، دوروزونیم آخر بهار و دوروزونیم اول تابستان را «ایام خمسه» گویند. در برخی دیگر مانند روستای «امامزاده یوجان» و «واپله» سه روز آخر بهار را «تر باهار» و سه روز اول تابستان را «تر تاوستان» و در مجموع آنها را «روزای تر» گویند.

معتقدند در این ایام باد بسیار گرمی می وزد که اگر بر کشتزار گندم بوزد، دانه های گندم را در خوشه خشک خواهد کرد.

در «روزای تر» به ویژه «تر تاوستان» گندم را آب نمی دهند و معتقدند «آب تر» دانه گندم را پوک می کند.

در این ایام زنان شیر دامهایشان را به «وَرَة - Vara» (شیر واره - Šir vâra)^۶ نمی برند و معتقدند، شیر این ایام چربی و رزق ندارد.

«ترزدگی»

در برخی از روستاهای دهستان «دالائی» مانند «ایسلک» معتقدند، اگر در روزهای تر کسی به میان گله گوسفند برود، پشه ای کوچک وجود دارد که ممکن است داخل ریه بشود، و علامت آن گرفتگی صدا، همراه سرفه و خارش گلومی باشد. در این صورت می گویند فلانی را «تر» زده است، که برای پیشگیری بیشتر زنان آب برگ بید و گل ختیمی را به حمام می برند و آب این دورا بر روی سرشان می ریزند، و معتقدند دیگر «تر» آنها را نخواهد زد. برای درمان ترزدگی یک استکان ترشی به بیمار می خوراند.

هم چنین برای جلوگیری از ترزدگی چهار پایان، کمی آرد را در آب ریخته، خمیر روانی درست می کنند و آن را بر پشت دامهایشان می مالند، تا «تر» آنها را نزنند.

به این خمیر آبکی «آرته لیشه - Ârtelîsa» گویند.

۱۰- شَلَة Šela

هوای ابری و یا غبار آلود و بسیار گرمی که معتقدند برای رسیدن کشت ها و میوه ها لازم است. مشهورترین شله ها عبارتند از:

الف - «شلیه زرد آلو - Šele-ye zardâlu»

که به شله اوایل تابستان گویند.

ب - «شلیه انگورا» و یا «شلیه انگیرا - Šele-ye angirâ»

شله رسیدن انگور، که در اوایل ماه دوم تابستان ایجاد می شود.

۱۱- باد خُونَك Bâd xonok

معتقدند درست در نیمه تابستان و یا چهل و پنجم تابستان «باد خنک مزنه» (باد خنک می زند)، و همراه و

۶- در گلپایگان سه روز آخر بهار و سه روز آخر تابستان را «آفتاب محلق - mohallaq ~» گویند.

۷- «وره» نوعی تعاونی سنتی زنان، بر مبنای مبادله و معاوضه شیر با شیر می باشد. این تعاونی در اغلب نقاط ایران وجود داشته و به بیش از هشتاد نام مختلف نامیده می شود.

به دنبال آن شدت گرمای تابستان از بین می رود، و پس از آن دیگر آب قنات ها کم نمی شوند و حتی اگر آهویی در صحرا «بشاشه - bašāša» (ادرار کند)، اثرش می ماند و خشک نمی شود.

معتقدند بعد از این نباید خیار خورد چون برای تندرستی زیان بخش است و چشم درد می آورد.

۱۲- ستاره شلیل (سهیل) Soayl ~

ده روز به پاییز مانده و یا هشتماد تابستان ستاره سهیل می زند. ستاره سهیل هوا را بازم خنک تر می کند. لذا کشمش دیرتر خشک می شود. اما ستاره سهیل خر بوزه را شیرین می کند. انگور را شیرین می کند. و پوست سیب پاییزه را زیبا و رنگین می کند.

ستاره سهیل درخشنده است و از دوازده شب به بعد دیده می شود. و دایم مدار آن کوچکتر می شود. از روستای «وایله» که نگاه کنی، از کوه های «حاجی غرا» (حاجی غار)^۱ طلوع می کند و در کوه «انگشت لیس»^۲ غروب.

آدم «کم پیدا» - (کسی که کمتر در بین مردم ظاهر می شود) - را به ستاره سهیل تشبیه می کنند.

* بخشبندی پاییز:

۱۳- «قنشهای پاییزی»

الف. «قنش سیزه» (بحران آب و هوایی سیزدهم پاییز).

ب. «قنش هیزده» (قنش هیجدهم پاییز).

ج. «قنش قوچ گذار - Godâr ~» (قنش سی و ششم پاییز).

د. «قنش شس - Šass ~» (قنش شصتم پاییز).

۱۴- «وَشَنِدِ آرَقَب - Vašand-e arqab» (باران عقرب)

حیاتی ترین باران سال برای کشاوران این منطقه. باران ۴۵ پاییز. در حول و حوش این باران داستانها و ضرب المثلهای فراوانی در فرهنگ کمره ای وجود دارد، که از بیان دو باره آنها در اینجا خودداری می شود.

۱۵- «باران گولوزَه چینان» (باران پنبه چینان)

باران شصتم پاییز. باران مفیدی که در شصت روز از پاییز رفته آید. باران قنش شصتم.

* بخشبندی زمستان:

از آنجا که زمستانهای کمره نسبتاً سرد و طولانی است، و اگر به این سرمای طولانی کمبود سوخت و ابزار مبارزه با سرما و فقر و هم چنین کمبود علوفه و خوراک برای نگهداری دامها نیز افزوده گردد، باید پذیرفت، به ویژه در گذشته، به کشاورزان و عامه مردم بسیار سخت می گذشته است.

لذا در این تقویم، دقیق ترین بخشبندی مربوط به سه ماه زمستان است و هم چنین مجموعه ای از آیین ها و باورها در گرد آن شکل گرفته است.

در بخشبندی زمستان نیز هر چه از این فصل بیشتر می گذشته، بخشبندی کوچکتر می شده است، گویی این

۸- کوههای حاجی قارو یا حاجی قره در جنوب دهستان «گلزن» خمین و قسمتی از مرز شهرستان گلپایگان و خمین می باشد و ۲۴۲۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

۹- کوهی است در جنوب خمین و قسمتی از مرز شهرستان گلپایگان و خمین را تشکیل می دهد.



«شوچله» (شب چله) طرح از: خانم لیلی قلی پور
به نقل از: «جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان»، ج. ۲، ص. ۱۵۲

مسئله با تحلیل نیرو و توان مردم نسبت مستقیم داشته است، و آنها می‌خواستند با این کار، بار سنگین زمستان را هر چه بیشتر به بسته‌های کوچک و کوچکتر و قابل تحمل‌تری تقسیم کنند.

۱۶- شوچله Sö çela

شب اول «چله بُزرگه - Çella bozorga». شب اول زمستان.

مردم کمره نیز مانند تمام ایرانیان شب چله بزرگ را جشن می‌گیرند. برای مثال در خمین و آبادیه‌های آن مانند «پشتکوه» و «فرق» و «گوشه محمد مالک»، اهالی سعی می‌کنند، هر کجا که هستند، به خانه خود برگشته و در شب چله نزد خانواده خود باشند و شب چله را بگویند و بخندند و خوش باشند.

در شب چله هر کس به فراخور حالش سعی می‌کند، حداقل هفت نوع خوردنی از میوه و خشکبار و ترشیا در خانه داشته باشد و بر سفره بگذارد؛ مانند خر بوزه و هندوانه، انگور و سیب و پیه و یا کشمش و بادام و گردو و سنبعد و گندم «بوداده» (برشته شده) و سیرترشی و پیازترشی و غیره، که اگر همه اینها در خانه‌ای نباشد، چندتایی از آنها هست.

گاه برای این شب از خیلی پیش تدارک می‌بینند. برای مثال:

در «فرق» همان وقت که انگور می‌رسد، کدبانوی خانه چندتا کوزه دهانه گشاد پاک و پاکیزه از آن کوزه‌هایی که در آن ترشی می‌اندازند و روغن می‌ریزند، به همسرش می‌دهد و مرد آنها را به باغ می‌برد و خوشه‌های سالم انگور را بی آنکه از شاخه ببرد، در آن کوزه‌ها جای می‌دهد، و زیر خاک می‌کند، و این کار را چنان ماهرانه



کوسه ناقالدی طرح از : لیلی قلی پور
به نقل از: «جشنها و آداب و معتقدات زمستان» ج. ۱. ص ۷۹

انجام می دهد که انگور تا شب عید نوروز هم صحیح و سالم و آبدار و تازه می ماند. شب چله که فرا می رسد، پدر خانواده به باغ می رود، تا «آنگیر - Angir» (انگور) شب چله را بیاورد. بانوی خانه نیز «تندیر - Tandir» (تنور) را گرم می کند و کدو حلوایی در آن می گذارد، تا پخته و برشته شود. مقداری گندم را برشته می کند، و از «چدار - Çedâr» یا سقف خانه (اطاق) چند رشته کشمش سبز پاکیزه و به بند کشیده را پایین می آورد، و بدین ترتیب سعی می کنند، مجمعه بچه ها را رنگین کنند. خوراکیها و میوه های خوش طعم و معطر را پدر خانواده تقسیم می کند و قصه گفتن و معطبا پرسیدن و شعر خواندن تا نیمه های شب ادامه می یابد، تا بلندترین شب سال کوتاه گردد.

۱۷- چله بزرگه Çella bozorga

چهل روز اول زمستان و یا به عبارت دیگر از اول دیماه تا دهم بهمنماه را چله بزرگه گویند، که معتقدند مشکلترین بخش زمستان است.

همانطور که «چله بزرگه» با جشن شب چله شروع می شود، پایان چله نیز پیش از این، در روستاهای کمره با جشن «کوسه - Kusa» و یا «ناقالدی - Naqâldi» بوده است.

این جشن که در چهل و یکم زمستان برگزار می شده است، همانطور که آقای انجوی نوشته اند به خاطر پایان یافتن چهل روز از زمستان سخت و پُر از برف و سرما بوده، و اینکه پس از این کم کمک هوا زو به گرمی خواهد گذاشت، و بالاخره بهار و تابستان در پیش رو خواهد بود.

۱۰- نقل با اندکی تصرف از: انجوی شیرازی، جشنها و آداب و معتقدات زمستان، ج ۱ ص ۲۰ - ۲۱.

پس به شکرانه و شادی گذراندن محنتهای این چهل روز جشن می گرفته اند. شرح مفصل این جشن در روستاهای اراک، محلات و آشتیان و خمین در دوازده صفحه، در کتاب جشن ها و آداب و معتقدات زمستان جلد نخست آمده است. لذا از تکرار آنها خودداری کرده و تنها به چگونگی این رسم در روستای «ورچه» به خاطر یکی دو مطلب تازه ای که دارد اشاره می کنیم. در روستای ورچه تا سی چهل سال پیش این رسم وجود داشته است و هر ساله در روز چهل و یکم زمستان، کوسه در می آورده اند.

برای کوسه، ریش «دستی» (مصنوعی) می گذاشته اند. کوسه پوستین خود را «چواشۀ Cavasa-» (پشت و رو) می پوشیده است. ریش را سیاه می کرده و به مچ دست و پا و کمر خود زنگوله می آویخته است و با این هیئت و با عروس و سایر همراهان به در خانه ها رفته و شعر معروف «ناقالدی گنژده گنژده چل رفته پنجاه مانده...» را خوانده و پایکوبی می کرده اند.

اگر صاحب خانه انعام و نیاز کوسه را کمی دیزمی آورد، کوسه غش می کرده و از آنجا که غش کردن کوسه را بدین می دانسته اند، به محض آمدن کوسه به در خانه، صاحب خانه به کوسه التماس می کرده که ترا به خدا غش نکنی تا برایت چیزی بیاورم.

در گذشته در روستاهای ارمنی نشین دهستان دالائی مانند «قورچی باشی» و «لیلان» نیز این رسم وجود داشته است.

هم چنین این رسم در روستاهای «فرهان» و «نازی» و «گوشۀ آقا عظیم و...» نیز معمول بوده.

قنش های زمستانی

زمستان را در کمره به پنج هیجده روز تقسیم می کنند و پایان هر هیجده روز را یک قنش گویند؛ که عبارتند از:

قنش هیژده (هیجده)،

قنش سی و شش،

قنش پنجاه و چار،

قنش هفتاد و دو.

در پایان هیجده روز اول زمستان، صبح ها کنار جویهای کهریزها و چشمه ها شروع می کند به بخار کردن.

در پایان هیجده روز دوم همه سطح آنها شروع می کند به بخار کردن.

در پایان هیجده روز سوم، «اومیره به کزدار - *O mira be gorre dâr*» آب در رگ درختان جاری

می شود و به بالای درختان می رسد، و درختان از نوزنده می شوند. البته این بخشبندی با تقسیمات دیگری کامل می گردد.

۱۸ - قنش خاج شوران

قنش دهم تا سیزدهم زمستان. نام این قنش از مراسم صلیب شوران آرامنه کمره^{۱۱} گرفته شده است،

۱۱ - پاره ای از آبادیهای دهستان دالائی کمره، در گذشته - پیش از جنگ جهانی دوم - مانند «لیلان» (لیلیهان)، «کندا»،

«داودآباد»، «چهارطاق» و «دره شور» تماماً ارمنی نشین، و برخی دیگر همچون «مزرع احسین» و «ده سفید» و «دانیان» و

«قورچی باشی» نیمه ارمنی نشین بوده اند.

اینان که کارآمدترین کشاورزان ناحیه بوده اند، به علل گوناگون، در زمان نخست وزیری قوام یا به ارمنستان و یا به تهران

مهاجرت کرده اند. واپسین گروههای مهاجرین در حدود بیست سال پیش کمره را ترک کرده اند.

به جهت همزمانی نک به برف خاج شوران.

۱۹- فنش هیژده Qoneš-e hižda

هیجده روز از زمستان رفته را گویند.

۲۰- نفیس دژه Nafas-e dozza

سی و پنج روز از زمستان رفته را گویند، و معتقدند وقتی که «نفیس دژه بزنه - dozza bezena ~») (نفیس دژه بزنده) شدت سرما کاهش یافته و برفها زودتر آب می شوند.

زمین زنده شده است، اما شدت سرما نمی گذارد، زمین آشکارا نفس بکشد.

۲۱- فنش سی و شش

همان. فنش سی و شش را «تقلی کش - Teqeli koš» گویند. نک به «اختیارات».

۲۲- چار چار، چار چار اقلو Eqellu ~ ~ Çâr çâr

از سی و ششم تا چهل و چهارم زمستان را گویند. به عبارت دیگر چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک را.

«چار چار» و «ششله دالو» را سردترین ایام زمستان می دانند.

مشهور است که سابق براین، در یکی از زمستانهای سرد، وقتی ارامنه کمره می خواسته اند، مرده ای از همکیشان خود را به خاک بسپارند، چند نفر از آنان از شدت سرما به هلاکت می رسند. بنابراین به عنوان مخالفت با این سرما تصمیم می گیرند از آن پس در «چار چار» زمستان مرده هایشان را به خاک نسپارند، و این کار را به بعد از پایان یافتن «چار چار» موقوف نمایند.

در برخی از روستاها به این ایام «چار چار اقلو» گویند، و معتقدند در روستای «علی آباد»، دهستان دالانی، طایفه ای به نام «اقلو» زندگی می کنند، که اگر همگی آنها نیز در خزینه حمام هم جمع شوند، بالاخره یکی از آنها در این ایام از سرما خواهد مرد.

۲۳- «چله کوچیکه»

از چهلم تا شصتم زمستان. بیست روز پس از «چله بزرگه» را گویند.

۲۴- کوردلی گو، کرده به کوه Kordali ku, Korda be ku

ایام کرده به کوه یک روز پیش از «چار چار» شروع و یک روز پس از آن تمام می شود. به عبارت دیگر از سی و پنجم تا چهل و پنجم زمستان را «کرده به کوه» گویند. درباره «کرده» داستانی با روایتهای گوناگون وجود دارد که در زیر به چند روایت از آنها اکتفا خواهیم کرد.

بنابر روایتی از خمین: «کردلی» پسر پیرزنی است که با «چرخ و چاره» Carx-o çara «نخ ریسی می کند. اما در زمستان پنبه اش تمام می شود و چیزی برای «رشتن» Reštan «(ریسیدن) ندارد، از کردلی می خواهد که برایش پنبه فراهم کند. کردلی برای آوردن پنبه به کوه می رود.

— در این ایام وقتی برف با دانه های درشت «گله گله» فرو می ریزد، می گویند: کردلی دارد برای مادرش پنبه می ریزد.

اما چون مدتی می گذرد و کردلی به خانه بر نمی گردد، «دلوا پس» Delvâpas «(مضطرب و نگران) شده، «چرخ و چاره» اش را آتش می زند. چون اعتقاد دارد که پسرش از سرما به خواب رفته، و دانه های آتش بیدار می شود و دستش را «گو - Kû» می کند.

«کوه» میدین بازدم است بر کف دست و انگشتان به منظور گرم کردن آنها. معتقدند: وقتی کردلی به دستهایش گُو کند «تشک هوا مشکنه - Tesk-e hava meškena» سرمای شدید تمام می شود و هوا رو به گرمی می رود.

روایت دیگری گوید: «پیرزنی بود که ده تا پسر داشت که سه تای آنان احمد و محمود و محمد نام داشتند. روزی برف زیادی آمد و یکی از پسرهای پیرزن گفت: «مُخام بَرُم شکار. او که گفت می خواهم بروم شکار، برادر دیگر گفت: «مُثم مُهرات میام. او که گفت مُثم مُهرات میام، سومی هم راه افتاد، و همراه هم برای شکار به کوه رفتند و تا چهل و پنجم زمستان نیامدند. ننه پیر به پسران دیگر گفت: «بُلن شید - (برخیزید) بروید سراغ برادرهایتان.»

باقی برادرها هم راه افتادند و رفتند به کوه به سراغ برادرهایشان ولی «برف گیر» و «کُلک گیر - Kolakgir» شدند و برنگشتند.

پیرزن شروع می کند به گریستن و می گوید:

«آمدم رفت، مأمدم رفت، چرخ و چلاری^{۱۳} از نم تش.»

(احمد رفت، محمدم رفت، چرخ و چلاری بز نم آتش.)

و چون پیرزن چرخ نخریسی خود را آتش زد، هوا گرم شد و یخ ها و برف ها آب شد و پسران ننه پیر به ده بازگشتند.^{۱۴}

در روستای «واپيله» گویند:

پیرزنی زمستان به پسرش «کردلی» می گوید: «زمستان آمد و هیزم نداریم.»

پسر به کوه می رود که هیزم بیاورد. پس از جمع آوری، وقتی که می خواهد پشته هیزم را از زمین برداشته و بر پشت گیرد، از شدت سرما و یخبندان پایش به زمین می چسبد و نمی تواند به ده برگردد.

پیرزن هر چه انتظار می کشد، می بیند کردلی بر نمی گردد. پیرزن «دگنگ - Daganak» (چماق و چوب چوپانی) را در تنور آتش زده، به طرف کوه پرتاب می کند، و می گوید:

«آمدم رفت، مأمدم رفت، دل به کی گُثم خوش.

دگنگ را و ز دارم و دنیا به ز نم تش.»

با اینکار، سرما شدتش کاهش می یابد و کردلی به ده برمی گردد.

معتقدند اگر «دگنگ» پیرزن پس از پرتاب به خاک بیفتد، «خشکه سالی» خواهد شد. اگر در آب بیفتد «اوسالی - O sâli» (آبسالی) خواهد شد و اگر «دگنگ» به «جزه - Cezza» (نوعی بوته سفیدرنگ) برخورد کند بادسالی می شود.

در پاره ای از روستاهای ناحیه، می گویند: مادر گُرده در ۳۵ زمستان آش پخته بود. پیرزن در هنگام «قیس کردن - Qes kerdan» (تقسیم کردن) آش، می بیند یک قاشق اضافه آمده، و متوجه می شود که کردلی از کوه برنگشته است؛ پس «شایتور - Šâtenur» (سیخ تنور) سرخ شده را برداشته به طرف کوه پرتاب می کند و بقیه قضا یا.

در روستای «رباط مراد» گویند:

«عام کردلی» در پنجم بهمن ماه بار و بندیل و آذوقه و توشه سفر خود را برمی دارد و روانه کوه «آلود»^{۱۵}

۱۳- سیدهای در اشکال و اندازه های مختلف، استوانه ای و مخروط ناقص که از سفال و ساقه گندم بافتند.

۱۴- نقل با اندک تغییر و تصرف از: کتاب جشن ها و آداب و معتقدات زمستان، ج ۱ ص ۸.

۱۵- آلود کوهی است در جنوب غربی رباط مراد ۳۶۱۱ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

می شود. در شب دهم بهمن خود را به قلّه کوه می رساند و تا صبح در قلّه کوه، در داخل غاری استراحت می کند و صبح روز بعد، راهی را که رفته برمی گردد و روز پانزدهم بهمن یعنی چهل و پنجم زمستان به دامنه کوه می رسد و به ده برمی گردد. این ده روز از سال را «کرده به کوه» می گویند و مردم عقیده دارند در ایام «کرده به کوه» اگر باد بوزد «عام کردلی» خود را به «چژه» زده است و اگر برف بیارد «عام کردلی» خودش را به آب زده است و اگر هوا آفتابی باشد و باد نوزد «عام کردلی» خود را به «گون»^{۱۶} زده است.

... عصر روز پانزدهم بهمن که شد، می گویند: «عام کردلی» از کوه پایین آمد و به ده رسید. موقع غروب آفتاب بچه ها و جوانان رباط مراد دز محلی که آنرا «چاله گوگل»^{۱۷} - Cāla-gogel می نامند جمع می شوند و با شور و هیجان چند کپه آتش روشن می کنند و به پایکوبی می پردازند و هر چند نفر دست به دست هم می دهند و دوریکی از کپه های آتش می گردند و این شعر را می خوانند:

«زمین برفه عام کردلی	(زمین برف است عمو کردعلی)
هوا سرده عام کردلی	(هوا سرد است عمو کردعلی)
زید تریبا موسرّمه	(زود تریبا من سردم است)
جَل تریبا موسرّمه	(جلد تریبا من سردم است)
گرمانه بیار که سرده	(گرما را بیاور که سردم است)
سرمانه بیر عام کردلی	(سرما را بیر عمو کردعلی)
تونه به خدا، تونه به علی	(ترا به خدا ترا به علی)
تونه به امام اولی	(ترا به امام اولی)
بدویبا عام کردلی	(بدو بیبا عمو کردعلی)
بدو بیبا عام کردلی	(بدو بیبا عمو کردعلی)

به طوری که مردم این منطقه روایت می کنند، تا یکصد و پنجاه سال پیش مرسوم بوده که هر سال در ایام «کرده به کوه» یک نفر را که بسیار قوی و نیرومند بوده انتخاب می کرده اند.

تمام اهل محل به او غذا و پوشاک می داده اند و او را با تفنگ و لباس گرم و آذوقه ده روزه، مجهز می کرده اند، و به عنوان «عمو کردلی» به کوه الوند می فرستاده اند. او این ده روز را به کوه می رفته و برمی گشته است. و عصر روز دهم مراسمی را به خاطر برگشتنش انجام می داده اند و ضمن ریختن آجیل و نقل و نبات به سراو استقبال و پذیرایی گرمی ازاو به عمل می آورده اند.

اگر آن سال پُر برکت و خوبی می شده سال دیگر هم او را می فرستاده اند و اگر سال کم باران و بدی می شده شخص دیگری را برای این کار انتخاب می کرده اند.

ضمناً مردم سه تا آتش هم برای سلامتی او می پخته اند. یکی روز اول که کرده به کوه می رفت و به عنوان آتش پشت پا، یکبار هم روز پنجم به عنوان «آتش سلامتی» و یک آتش هم روز دهم به اسم آتش پیشواز. هم چنین معتقد بودند اگر آتش نهند و سگهای آبادی هم در این ایام زوزه بکشند، یکی از بزرگان آبادی

۱۶ - خار بوته ایست از تیره پروانه واران که از آن کتیرا گیرند.

۱۷ - «گوگل» گله چهار پایان «پابلند» (گله گاوان و خران) را گویند و «چاله گوگل» محل گرد آوردن و مبدأ حرکت گوگل از آبادی و محل بازگشت آن در هر پسین است.

می میرد. پس باید آتش بپزند و اگر سنگها زوزه کشیدند، کفش خود را وارونه کنند و پشت و رو بگذارند.^{۱۸}

۲۵- نفس آشکار، نفس اشکاره

روز بعد از «چارچار» و چهل و پنج روز از زمستان رفته را گویند.

معتقدند در چهل و پنجم زمین از خواب زمستانی کاملاً بیدار می شود، هوا گرمتر و برفها تندتر آب می شوند، علاوه بر این معتقدند از این پس آنها نیز گرم می شوند و در این مورد می گویند: «لک لک ها به آب شاشیدند، آنها گرم شد.»

معتقدند در سال دو بار فصل برمی گردد. یک بار در ۴۵ زمستان و بار دیگر در ۴۵ تابستان.

از ۴۵ زمستان «گومایی» (گاوماهی) باز دُمش را بیرون می دهد و در نتیجه هوا رو به گرمی می رود، و

این کار تا ۴۵ تابستان ادامه می یابد، و از ۴۵ تابستان تا ۴۵ زمستان دم را فرومی برد و هوا رو به سردی می رود.

۲۶- پنجاه و چار

پنجاه و چار را روز رستاخیز و زنده شدن دوباره گیاهان می دانند و معتقدند در این روز آب در درگ درختان جریان می یابد و در این باره گویند:

«پنجاه و چار، اورف قد دار.» (پنجاه و چهار، آب بالای درخت رفت.)

در برخی از روستاها، باغداران در این روز به باغهایشان رفته و در میان شاخه های درختان میوه سنگ می گذارند و خطاب به درختان میوه می گویند:

«پنجاه و چار

اورف قد دار، ویا (اورف گزدار)

دیرخ جان باریتۀ نگه دار!

۲۷- اختیارات

از پنجاه و پنج زمستان به بعد را گویند. و در باره پنجاه و پنج گویند:

«پنجاه و پنج، نقلی به گنج.» و یا

«پنجاه و پنج، نقلی به گنج، میش به رنج.»

«نقلی - Teqeli» به بره ماده دوساله گویند و «میش» به گوسفند ماده سه ساله به بالا.

گوسفندداران هم چنانکه سرمای سی و شش زمستان را «نقلی کش» می نامند، در برابر معتقدند که اگر بره ها و به طور کلی گوسفندان بتوانند سرما و کم غلوفگی را تا این روز تحمل کنند، پس از این تا حدود زیادی از مرگ و گرسنگی نجات یافته اند. گرچه میش ها هنوز هم به خاطر پیری و لاغری و یا آبستنی تا مدتی در رنج خواهند بود.

۲۸- ششله دالو

شش روز آخر «جله کوچیکه» را «ششله دالو» گویند، به عبارت دیگر از ۵۴ زمستان تا ۶۰ زمستان.

معتقدند این شش روز سردترین روزهای زمستان اند. در این باره گویند:

«چه شصت و چه شش.»

۱۸- نقل با اندک تغییر درباره ای کلمات و جملات از کتاب جشن ها و آداب و معتقدات زمستان. ج ۱. ص ۸-۹.

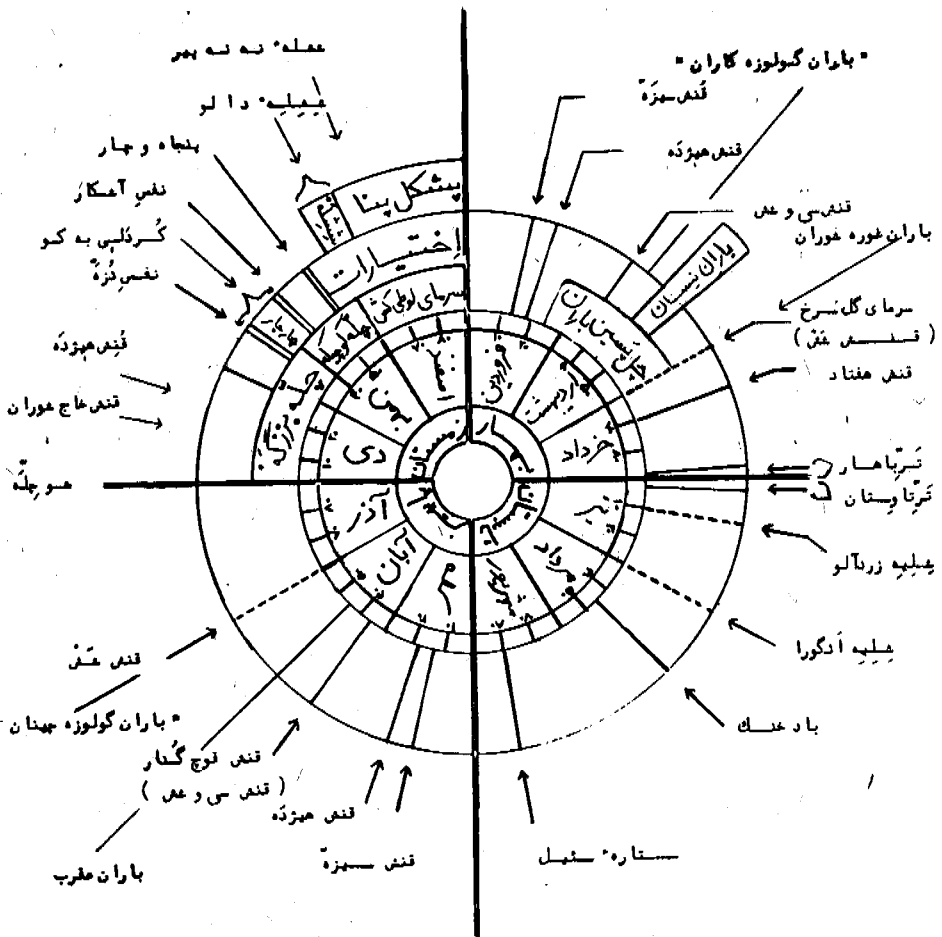
برای مطالعه روایات دیگر این افسانه، در سایر مناطق ایران نک. به: همین منبع جلد اول و دوم. و:

محمد اسدیان خرم آبادی، باجلان فرخی و منصور کیانی. باورها و دانسته ها در لرستان و ایلام. تهران ۱۳۵۸. مرکز

مردمشناسی ایران. ص ۲۱۱-۲۱۳ و:

محمد مکرری «داستان به کوه رفتن فرهاد پسر صیاد، یا پیش بینی درباره بهار سال نو» (ماه نو). سال دوم. شماره

سوم. فروردین ماه ۱۳۳۲. ص ۱۴-۱۶.



بخش بندی سنتی سال براساس بحرانا و تغییرات آب و هوایی

۲۹- آفتوبه هوت (حوت) Aftō be hut

شصت و یکم زمستان و اول اسفند را گویند. در برخی از روستاهای کمره، در چنین روزی اگر هوا ابری نباشد و آفتاب از دریاچه سقف درون اطاق بتابد، زنان در محل تابش نور آفتاب بردیوار آرد می مالند، تا روی آفتاب را سفید کرده باشند و آفتاب روسفید شود.

در برخی از روستاهای دهستان «جابلق» نخست با روغن محل تابش آفتاب به دیوار را چرب کرده، سپس بر این محل آرد می پاشند.

۳۰- پشکیل پنا Peškel panâ

شصت و شش روز از زمستان رفته را گویند. معتقدند از این پس هوا طوری است که با کوچکترین پناهگاهی می توان بر سرما غلبه کرد.

یادی از دوشهید

زرتشتی در انقلاب

مشروطه



ارباب پرویز شاهجهان

ارباب فریدون خسرو

پرویز شاهجهان از زرتشتیان یزد بود که در انقلاب مشروطه به صف آزادیخواهان پیوست و به وسیله تجارتخانه جهانیان اسلحه به مجاهدین می‌رساند و به آزادیخواهان کمک مالی می‌کرد. به همین جهت مستبدین او را به وضع فجعی کشتند.

فریدون خسرو اهرستانی رئیس شعبه تجارتخانه جهانیان در تهران و از مؤسسان انجمن زرتشتیان بود. او بود که موجب شد انجمن زرتشتیان به انجمن آذربایجان بپیوندد و به این انجمن کمکهای مالی زیادی کرد. به همین دلیل عده‌ای او باش به دستور محمدعلی شاه شبانه به خانه‌اش ریختند و او را کشتند. ولی بعداً آزادیخواهان توانستند با گرفتن فتوا از علمای مسلمان قاتلان را به کیفر برسانند.



۳۱- ششله پیرزن، ششله ننه پیر

ششله پیرزن برابر قش هفتاد است. و مدت آن سه روز از هفتادم تا هفتاد و دوم می‌باشد، و در این باره گویند، در زمان حضرت علی (ع)، پیرزنی به خدمت ایشان رفته می‌گوید: «یا علی دستم به دامانت، هفتاد روز از زمستان رفته و هنوز شترهای من بر نخورده‌اند.» «حضرت می‌فرماید: «برو که شترهای تو نیز بر خواهند خورد.» و از آن پس هر ساله این ایام برای بر خوردن شترها بسیار سرد می‌شود.

۳۲- سرمای لوطی گش

سرمای اسفندماه را گویند. این نامگذاری به آن سبب بوده که چون در این موقع هوا نسبتاً گرم می‌شده است، لوطی‌ها و داش‌مندی‌ها پوستین و لباسهای گرم را از تن بیرون می‌آورده‌اند ولی هوا دوباره ناگهان سرد می‌شده و سرماخوردگی و ناتندرستی باری می‌آورده است. (ه)

* این نوشته براساس روایتهای ۲۷ نفر از افراد منطقه مورد بحث تهیه شده است.